



خدا خانه‌ای دارد کنار ابرها <=> یش از این‌ها فکر می‌کردم

قبل از اینها فکر می‌کردم خداوند خانه‌ای در آسمان و در میان ابرها دارد

خشتی از الماس خشتی از طلا <=> مثل قصر پادشاه قصه‌ها

مانند قصر پادشاهان داستان‌ها ، خانه‌ای از الماس و طلا دارد

بر سر تختی نشسته با غرور <=> پایه‌های برجش از عاج و بلور

ستون‌های قصرش از عاج و شیشه است و شاه بر روی تخت شاهی با تکبر و غرور نشسته است

ماه برق کوچکی از تاج او <=> هر ستاره پولکی از تاج او

نور ماه بازتاب کوچکی از تاج او و ستاره‌های آسمان پولک‌های تاج او بودند

سیل و طوفان نعره‌ی توفنده‌اش <=> رعد و برق شب طنین خنده‌اش

فکر می‌کردم رعد و برق صدای خنده‌ی خداست ، سیلو طوفان هم صدای فریاد‌های اوست

هیچ کس را در حضورش راه نیست <=> هیچ کس از جای او آگاه نیست

کسی از مکانش آگاه نیست و کسی اجازه‌ی ملاقات و دیدنش را ندارد

خانه‌اش در آسمان دور از زمین <=> آن خدا بی‌رحم بود و خشمگین

او خدایی بی‌رحم و خشمگین و خانه‌اش دور از زمین بود

مهربان و ساده و زیبا نبود => بود ، اما در میان ما نبود

او وجود داشت اما در میان مردم نبود ، او مهربان و زیبا و ساده نبود

مهربانی هیچ معنایی نداشت => در دل او دوستی جایی نداشت

در قلب او دوست داشتن و عشقی و مهربانی وجو نداشت

از زمین از آسمان از ابرها => هر چه می پرسیدم از خود از خدا

هر چه از دیگران درباره ی خدا و خودم و زمین و آسمان و ابرها می پرسیدم

پرس و جو از کار او کاری خطاست => زود می گفتند این کار خداست

همه می گفتند این کار خداست و سوال کردن در مورد او اشتباه و خطاست

ترس بود و وحشت از خشم خدا => نیت من در نماز و در دعا

به خاطر ترس و وحشت از خدا نماز می خواندم

از خدا در ذهنم این تصویر بود => پیش از اینها خاطرمد دلگیر بود

همین فکرها درمورد خدا باعث شده بود از خدا دلگیر باشم

راه افتادیم به قصد یک سفر => تا که یک شب دست در دست پدر

تا اینکه یک شب همراه پدرم عازم سفری شدیم

خانه ای دیدیم خوب و آشنا => در میان راه در یک روستا

در بین راه و در یک روستا خانه ی خوب و آشنایی دیدیم

گفت اینجا خانه ی خوب خداست => زود پرسیدم پدر اینجا کجاست

زود از پدرم پرسیدم اینجا کجاست؟ ، گفت اینجا همان خانه ی خوب خداست

گوشه ای خلوت نمازی ساده خواند => گفت اینجا می شود یک لحظه ماند

پدرم گفت در این خانه می توان ماند و در گوشه ای خلوت نماز و دعایی خواند

با دل خود گفت و گویی تازه کرد => با وضویی دست و رویی تازه کرد

اینجا می توان وضو گرفت و شاداب و سرحال با خدا راز و نیاز کرد

خانه اش اینجا است؟ اینجا در زمین؟ => گفتمش پس آن خدای خشمگین

!به پدرم گفتم پس خانه ی آن خدای خشمگین همین جا روی زمین است؟

فرشهایش از گلیم و بوریاست => گفت: آری خانه ی او بی ریاست

پدرم گفت: بله خانه ی خدا ساده و بی تجمل است و فرش های خان اش از گلیم و حصیر است

مثل نوری در دل آینه است => مهربان و ساده و بی کینه است

او خدای مهربان و بی کینه است و او مانند نور در آینه صاف و روشن است

نام او نور و نشانش روشنی => عادت او نیست خشم و دشمنی

خشم و دشمنی از ویژگی های خدا نیست و یکی از نام های خدا نور است و او نشان روشنی است

این خدای مهربان و آشناست => تازه فهمیدم خدایم این خداست

من تازه فهمیدم این خدای من است خدایی که خیلی مهربان و وست داشتنی است

از رگ گردن به من نزدیکتر => دوستی از من به من نزدیکتر

این خدا دوست خوب من است و او از رگ گردن به من نزدیکتر است. (آیه 16 سوره ق)

دوست باشم دوست , پاک و بی ریا => می توانم بعد از این با این خدا

من می توانم بعد از این با این خدا دوستی پاک و صادق باشم

فیصل امین پور => به قول پرستو

سعید ساجدی رئیس - سایت معلم یار



کانال معلم یار | @MoallemYarIR